



کمپین فروشندگان کلیه

«تب فروش کلیه و اعضای بدن در شبکه‌های

اجتماعی»

اگر گذشته شبکه‌های اجتماعی را رصد کنید، چیزهایی خواهید دید که بعضی‌شان هم به صلاح‌تان نیست که به‌شان دقت کنید و هم ربطی به خبر ما ندارد، اما از آن‌ها که بگذریم به چیزهای دیگری می‌رسیم که یک جورهایی به مطلب ما ربط دارند. اول‌ها شبکه‌های اجتماعی به جز معدودی تبلیغات پنجره‌ای کنار صفحه‌ها چیزی برای خرید و فروش نداشتند، تنها جایی بودند برای تبادل اطلاعات، دریافت اخبار و بعضاً درد دل و گلایه‌گذاری بعضی‌ها که قضایی برای ابراز نظرشان نداشتند.

اما یواش یواش عده‌ای احساس کردند که چقدر روبروی این صفحه بنشینند و چشم و چارشان دربیاید و هی پول برق و شارژ و عینک نمره بالاتر بدهند؛ آخرش هم هیچ! این بود که شروع کردند به دلالتی و خرید و فروش و این کارها. اما بازار که داغ‌تر شد، دیدند انگار دنیای مجازی جای خوب‌تری برای کاسبی است. نه اجاره‌بها می‌خواهد نه پروانه کسب و نه مجوز، برای کلاهبرداری هم که دیگر اووف! اما این اتفاق جدید، یعنی این کار و کاسبی جدید دیگر نوبر است و این یعنی همان استفاده نادرست از تکنولوژی‌های جدید، همان چیزی که در مورد خیلی از چیزهای دیگر هم صدق می‌کند. مطمئناً دلیل ایجاد شبکه‌های مجازی خرید و فروش کلیه و اعضای بدن نبوده، اما حالا به بنگاه معاملات اعضای بدن تبدیل شده است.

حالا هی بگوئید ما آدم‌های با جنبه‌ای هستیم!

چشم نخوریم بعد از بیست سال!

«لوازم التحریر ارزشی و ملی به بازار آمد.»

یادتون میاد، بچه صدرصد گرافیکی و ساده‌ای که روبروی یک تخته سیاه ایستاده بود و توی دستش هم انگار یک گچ بود که ظاهراً با همون نوشته بود «ز گهواره تا گور دانش بجوی». اگه یادتون باشه این تصویر پشت دفترهای دولتی و سهمیه‌ای بود که مدارس با قیمت خیلی پایین به بچه‌ها می‌دادن، تقریباً زمان جنگ تحمیلی و چند سال بعد از اون. اما یواش یواش پای دفترهای فانتزی خارجی به بازار باز شد که واقعا هم خارجی بودند و طبیعتاً تصویری داشتند که متناسب با فرهنگ خودشون بود. اما بعد از چند سال حتماً تولیدکننده داخلی هم غیر از همون تیپ تصاویر و نقاشی‌ها چیزی برای عرضه نداشت، این اتفاقی است که حدوداً بیست ساله افتاده و حالا بعد از بیست سال دوباره بخت نقاشی و تصویرسازی‌های ایرانی باز شده و تشریف آوردن روی جلد دفترچه و کیف و کتاب. گرچه این کار اصحاب فرهنگ و آموزش ستودنیه، اما به نظر به کم‌شناخته به نظر می‌رسه. آخه بیست سال که قابل این حرف‌ها رو ندارم. تقریباً هشتاد ساله که یک دفترچه بدون عکس باربی و پت و مت و باب اسفنجی و بن‌تن و دیجی‌مون و این جک و جونورا نمی‌شه برای بچه‌ها خرید. اینه که به مسئولین امر بعد از دست درد نکنه باید گفت با این که به کم‌زود اقدام کردن، اما ماهی رو هر وقت از آب بگیرری کلی پولشه!



یه دود و دودود

«یک مقام قضایی: قلیان ام‌الفساد

است.»

آقای مقام قضایی! پس چرا جلوی این ام‌الفساد را نمی‌گیرید؟! بابا دیگر برای این پارک‌ها و مراکز تفریحی اکسیژنی باقی نمانده که آدم برود و بریزد توی حلقش! هر جا می‌رود یا بوی مُسل‌نما می‌آید یا دو سیب یا پرتقال یا هلو یا مخلوطی از همه این‌ها، حیا و میا هم که با هم رفته‌اند مرخصی استعلاجی!

پدر و پسر و دختر و مادر نشسته‌اند سر بساط و هی می‌دوند. حداقل در مورد سیگار یک تابویی وجود داشت که حالا قلیان آن‌را هم شکسته. اما یک سوال از مقام قضایی که دانستنش شاید بتواند مشکل را حل کند و آن این که، اگر قلیان ام‌الفساد است، پدر فساد کیست؟! که حداقل برویم با او صحبت کنیم که جلوی زنش را (همان مادر فساد) بگیرد که اینقدر مردم را بیچاره نکند. بالاخره شاید زن از شوهرش حساب ببرد و حرف شنوی داشته باشد. به هر حال یکی باید جلوی این خانواده را بگیرد!

